



اقتضارات مستضعفین

وابسته به آرمان مستضعفین

ازگان عقیدتی - سیاسی سازمان رزست گان پیغام مستضعفین ایران

سلسله تحلیلهایی پیرامون

تعرض نظامی عراق به خاک ایران

(۲)

ماهیت رژیم بعثی عراق

و دلایل درگیری آن با انقلاب ایران



ترکیه

دریای خزر

اتحاد جماهیر شوروی
سویالیستی

کوردستان
استان کردستان
استان ایلام
استان لرستان

بغداد
عراق
کربلا

تهران
تهران
سپاهان
ایلام
اهواز

ایران

جمهوری افغانستان

بهره
آبادان
بوشهر

بندرعباس

سیستان
بلوچستان
کلیان
قیلیان
سمنان
اصفهان

اصفهان
کاشان
قزوین
خراسان

دریای عمان
عُمان
مسقط

خاور میانه یکی از مهم ترین، حساسترین و بزرگترین مناطق استراتژیکی جهان است که به جرات میتوان گفت قلب اقتصاد غرب در این منطقه می تپد. بویژه در قرن اخیر و پس از جنگ جهانی دوم که امریالایسم جهانخواار آمریکا و پنتاگونیزم، با قدرت هر چه تمامتر قدم به صحنه گذاشتند و روبروی ابر قدرت شرق، قدرت نو ظهور دیگر، واقع گردیدند.

شمارش نقاط استراتژیکی موجود در منطقه خاور میانه و هم چنین افکندن نظری به کشورهای موجود در آن نشان میدهد که این منطقه از جهان، تا چه حد میتواند برای غرب دارای اهمیت باشد، اهمیتی از نقطه نظر اقتصادی، نظامی و سیاسی.

کشورهای موجود در منطقه "خاور میانه" اکثریت قریب به اتفاق صاحب نظران عبارت میدانند از: ایران، افغانستان، پاکستان، هند، عمان، امارات متحده، عربی، یمن جنوبی، جمهوری عربی یمن، عربستان سعودی، سوریه، عراق، ترکیه (بخش آسیایی)، اردن، لبنان، اسرائیل، مصر، سودان، اتیوپی و لیبی.

و نقاط استراتژیک این منطقه عبارتند از: دریای مدیترانه، دریای سرخ، آبراه سوئز تنگه باب المندب، اقیانوس هند، دریای عمان، خلیج فارس و تنگه هرمز.

و سرانجام هنگامی اهمیت فوق العاده زیاد منطقه خاور میانه برایمان آشکار میگردد که بدانیم عظیم ترین منابع نفت جهان در این منطقه وجود داشته و شدیداً اقتصاد غرب را بخود وابسته ساخته است. این وابستگی اقتصادی، اعم از صادرات نفتی و دیگر منابع حیاتی منطقه به غرب و نیز واردات کشورهای آن از جهان سرمایه داری است که بازار مصرفی بسیار خوبی را برای امریالیستها تولید نموده است.

خاور میانه از مناطق حساسی بوده که تاکنون ناخت و تازهای بسیار از استعمارگران

مشاهده نموده است. یکی از پارامترهایی که این تاخت و تازها را تشدید کرده عبارت است از اختلافات مرزی. در این رابطه میتوان جنگهای متعددی را مشاهده نمود، از آن جمله جنگهای اعراب و اسرائیل، هندوستان و پاکستان، ایران و عراق، پاکستان و بنگلادش

۰۰۰ و

اختلافات نامبرده غالباً در حرکت استعمارگران ریشه دارد. اسرائیل این بلا و آفتی که یکباره به جان اعراب افتاد و خلق فلسطین را از خانه و کاشانه خود آواره نمود، فرزند خلف امپریالیسم جنایتکار غرب است. اختلافات میان ایران و عراق، ناشی از قرارداد تحمیلی سال ۱۹۳۷ میباشد که انگلستان این گرگ پیر استعمار توسط نوکر سرسپرده اش رضاخان به ایران تحمیل نمود و تمامی آبهای "اروند رود" را به عراق واگذار کرد.

بنابراین تقسیم بندیهای استعمار بویژه پس از شکست و اضمحلال امپراطوری عثمانی در جنگ جهانی اول، غالباً "سرمشاء" اختلافات و جنگ و گریزهای میان کشورهای خاور میانه بوده است، چنانکه واضح می باشد پس از شکست امپراطوری عثمانی، مناطق موجود در این امپراطوری وسیع و پهناور، میان دو دولت استعمارگر وقت یعنی انگلستان و فرانسه تقسیم شد و قسمتهایی از آنها بدست ایتالیا افتاد. بدین ترتیب به محض پایان یافتن جنگ، علیرغم وعده و وعیدهایی که انگلیس ها برای اعطای استقلال (!) به اعراب داده بودند و تحت این عنوان همکاری آنان را علیه امپراطوری عثمانی جلب نموده بودند، متصرفات این امپراطوری در خاور میانه میان دولتین انگلستان و فرانسه تقسیم شد. لبنان و سوریه تحت قیمومت فرانسه قرار گرفت و فلسطین و اردن و عراق نیز از طرف جامعه ملل به انگلستان واگذار گردید! و سرانجام کشور لیبی نیز به زیر یوغ ایتالیا رفت.

به همین منظور است که بررسی جنگ میان ایران و عراق، بدون در نظر گرفتن منافع حیاتی امپریالیسم در منطقه و نقشی که متقابلاً این جنگ و منافع امپریالیسم میتوانند داشته باشند، ممکن نخواهد بود. مناقشات و تخاصات میان ایران و عراق را باید با توجه به موقعیت تاریخی هر دو کشور و هم چنین "نقاط استراتژیک خاور میانه" و سرانجام سلاح "نفط" یا خون رگهای جهان سرمایه داری در نظر گرفته و مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

در تحلیلی که اینک پیش روی دارید سعی بر آن شده است تا کلیه پارامترهای دخیل در مخاصات ایران و عراق مورد بررسی عمیق واقع شود، تا نتیجه روحیه مهاجمانه رژیم حاکم عراق و هم چنین، ماحصلی که این جنگ برای توده های مردم در کشور ما بیار خواهد آورد روشن شود.

۱ - مختصری در باب تاریخ سیاسی عراق:

بررسی سیاست‌های داخلی و خارجی رژیم عراق در یک پیوند ناگسستنی با سیاست‌های حزب بعث قرار دارد و عبارت دیگر، حیات سیاسی کشور عراق در دست سیاستمداران بعثی است. لذا برای این منظور باید که بوجود آمدن حزب بعث را در کشور عراق نقطه عطفی در تاریخ کنونی این کشور محسوب داشت. تا قبل از آن، چه در زمان حاکمیت ترکان عثمانی بر این منطقه و چه در زمان قیمومت انگلیس و سلطه حویبی این کشور بر آن، زمینه‌های پیدایش یک حزب ناسیونالیستی بسان "بعث" ایجاد می‌گردید.

از اینرو تکوین حزب بعث را باید ناشی از زمینه‌های تاریخی کشور عراق و مولود این بستر تاریخی دانست.

آنچنانکه میدانیم تا قبل از اضمحلال امپراطوری وسیع عثمانی، عراق یکی از کشورهای آسی بود که تحت حاکمیت ترکان عثمانی قرار داشت، لکن از آنجائیکه امپراطوری عثمانی سد محکمی در برابر توسعه ظنّبی‌های گِزگ پیر استعمار و دیگر همدیفان غربی‌اش بحساب می‌آمد، استعمار بر آن گردید که تخم نوعی ناسیونالیسم کور را در میان کشورهای تحت حاکمیت امپراطوری مذکور بپاشد و به آنها وعده استقلال را در پی آمد مبارزاتشان بر علیه ترکان عثمانی بدهد. اما علیرغم کوشش‌های اعراب و حمایت آنان در جنگ جهانی اول از متفقین بر علیه دول محور و بویژه امپراطوری عثمانی که منجر به انهزام آن گردید، دولتین فرانسه و انگلیس بر طبق معاهده "سایکس - پیکو" کشورهای عربی را میان خود قسمت کردند و عراق قطعه‌ای بود که به انگلستان رسید.

ملت عرب که سال‌ها سال در زیر حاکمیت امپراطوری عثمانی و سپس، تحت سلطه استعمارگران واقع شده بودند، رفته رفته در یک رابطه واکنشی به سلاح ناسیونالیسم متوسل شده و بر علیه غرب عصیان کردند. بنابراین "ملت گزایی"، ماحصل یک واکنش مقطعی برای ملت عرب نیست، بلکه ناشی از یک عکس‌العمل پروسه‌ای است که از دوران امپراطوری عثمانی تا ملی‌شدن کانال سوئز (۱۹۵۶) و پیروزی اعراب در این رابطه، که اوج وحدت گزایی و اتحاد اعراب است، به چشم می‌خورد.

صورت حادی بخود گرفت تا جائیکه ایران علناً از کردهای شمال عراق به رهبری "ملا مصطفی بازرانی" حمایت میکرد و شورش آنها رژیم بعث عراق را فلج ساخته بود.

در سال ۱۹۷۵ هنگامیکه احلاسبه سالانه، "اوپک" در "الجزیره" تشکیل شد، کشور

الجزایر میان ایران و عراق برای پایان دادن به درگیریها با در میانی کرد و در این سال قراردادی میان دو کشور منعقد گردید که بر طبق آن دولت عراق "خط النصف تالوک" را به موجب حقوق بین الملل در ازوند رود پذیرفت و ایران نیز متقابلاً متعهد گردید که دست از حمایت کردهای عراق بردارد و پس از این تعهد عراق موفق گردید که کردها را سرکوب کند.

۹ - عراق و توسعه طلبی های ارضی:

سدین ترتیب ظاهراً چنین نمودار بود که درگیریهای مرزی ایران و عراق پایان پذیرفته باشد، اما از آنجائیکه امیال توسعه طلبانه و ویژگی مهاجمانه حزب بعث در عراق هم چنان ادامه داشت، با پیروزی انقلاب ضد استبدادی خلقهای ایران، یعنی های عراقی زمینه را بسیار مساعد و آماده برای شروع یک جنگ فرسایشی علیه ایران دیدند. تصور آنان این بود که موقعیتی بهتر از این وضعیت پیدا نشده و لذا باید که فرصت را غنیمت شمرده و به اهداف توسعه طلبانه خود در منطقه جامه عمل بپوشانند. لکن این مسئله تنها محرک آنان برای تجاوز به ایران نبود و پارامتر دیگری وجود داشت که یعنی ها را شديداً به وحشت انداخته بود و آن ترس از آشوب طلبی ها و عصیان شیعیان عراقی بود، یعنی صدور انقلاب ایران به کشورهای منطقه شديداً رژیم بعث عراق را مورد تهدید قرار میداد، دیگر عصیان شیعیان با آنها هم پذیری از انقلاب ایران را نمی توانست مانند حرکت کمونیستها سرکوب کند و با اعدام جدیدین تن از آنان آشوب را به زعم خویش بخواباند و آنها را از آسیابها بریزد.

پس بدین ترتیب برای عراق دو محرک وجود داشت، که تجاوز به خاک ایران را توجیه می نمود:

۱ - پوشاندن جامه عمل به اهداف توسعه طلبانه خویش.

۲ - ممانعت از صدور انقلاب ایران به کشور عراق.

زمینه های این تجاوز نیز برای عراق کاملاً مهیا بود. پس از سقوط شاه و قطع علنی پشتوانه های امپریالیستی از ارتش ایران که خود بدست عمال پنتاگونیسیم و امپریالیسم بوجود آمده است، ضعف ارتش کلاسیک ایران امری کاملاً طبیعی بود و نیروهای پاسدار

می نمودند فعالیت داشت و در انقلاب ژوئیه ۱۹۵۸ نقش موثری را ایفا نمود، لکن پس از مدت زمان اندکی به جرگه مخالفین قاسم پیوست. به این ترتیب پس از کودتای ۱۹۶۳، حزب بعث نبض حیات سیاسی - اجتماعی عراق را بدست گرفت، اینجاستکه بررسی و تحلیل کلیه مسائل اعم از داخلی و خارجی که در رابطه با عراق واقع شده است، بدون در نظر گرفتن سیاستهای حزب بعث امکانپذیر نمی باشد.

۲- تاریخچه حزب بعث

حزب بعث در سال ۱۹۴۴ توسط "میشل عفلق" و "صلاح بیطار" تشکیل شد. هدف این حزب عبارت بود از پایان بخشیدن به تسلط فرانسویها بر سوریه، و علنی شدن آن نیز به پس از استقلال کشور سوریه بازگشت میکند. این حزب در سال ۱۹۵۴ بدنیال سقوط رژیم نظامی ژنرال "ادیب شیشکلی" در سوریه، با حزب "سوسیالیست عرب" به رهبری "اکرم حورانی" ائتلاف کرد و از ادغام این دو، "حزب سوسیالیست بعث عرب" ایجاد گردید.

"حزب بعث" سرعت در پاره ای از کشورهای عربی گسترش یافت. از آنجمله است کشور عراق، لبنان و اردن که در کشور عراق موفق گردید پس از کودتای سال ۱۹۶۳ و سرنگونی حکومت "عبدالکریم قاسم" زمام امور را بدست بگیرد، نامرک "عبدالسلام عارف"، برادرش "عبدالرحمن عارف" حکومت را بدست گرفت اما از زمامداری او چیزی نگذشته بود که یکی از افسران ارتش عراق بنام "عبدالرزاق نایف" حکومت عارف را سرنگون ساخته و خود بجای آن بر سر کار آمد. نایف از حزب بعث نبود بهمین دلیل در ۱۷ ژوئیه سال ۱۹۶۸ دیگر بار حزب بعث بر سر کار آمد. در آن زمان "حسن البکر" عهده دار زمام امور شد و "صدام حسین" را بعنوان "معاون شورای فرماندهی عراق" انتخاب کرد و بالاخره پس از "البکر" هم اکنون "صدام حسین" ریاست کشور را عهده دار گردیده است.

۳- حزب بعث و ناسیونالیسم

پیش از این گفتیم که خلقهای عرب بواسطه اینکه قرنهای در زیر سلطه امپراطوری عثمانی بودند و پس از آن نیز ناچار به تحمل حاکمیت استعمارگران انگلیسی شدند، رفته رفته در یک رابطه واکنشی، ناسیونالیسم و ملیت گرایی را مطرح کردند که نمودار این ناسیونالیسم و "عرب گرایی" در مناطق عربی، صورتهای مختلفی بخود گرفت. گوناگونی این صورتهای نیز ناشی از زمینه های مختلفی بود که در فرهنگ اعراب وجود داشت. بدین ترتیب

ناسیونالیسم در تاریخ خلقهای عرب که ره آورد حاکمیت ترکان عثمانی و استعمار استعمارگران بود، در لوای چندین بروه شکل پیدا کرد که عبارتند از:

۱- ناسیونالیسم در خدمت اسلام

۲- اسلام در خدمت ناسیونالیسم

۳- سوسیالیسم در خدمت ناسیونالیسم

۴- ناسیونالیسم در خدمت سوسیالیسم

۵- ناسیونالیسم محض

اولین نمودار این واکنش در لوای اسلام مطرح شد، زیرا کمترین آگاهی به اسلام این حقیقت را روشن میسازد که اسلام بعنوان یک مسلک و یک مذهب، بلحاظ فرهنگی، بیشتر از هر چیز مبتنی بر فرهنگ عرب است. عرب بودن سرزمین نزول وحی، یعنی عربستان، عربی بودن تکیه گاه اولیه حرکت اسلام و زبان عربی قرآن همه وهمه این امر را روشن میسازند. بدین ترتیب اگر تاریخ حرکت اعراب را بنگریم در خواهیم یافت که در آغاز، کوشش رهبران جنبش و نهضت های عربی بر آن بود که ناسیونالیسم را در خدمت اسلام در آورند. "محمد عمده" از جمله کسانی است که کوشید تا ناسیونالیسم را در لوای اسلام عنوان سازد، اما به موازاتی که رفته رفته پارامتر ملیت گرایی در یک رابطه و واکنشی شکل پیدا نمود، صورت مسئله عوض گردید و اسلام در خدمت ناسیونالیسم درآمد. این مسئله را میتوان در حرکت حزب بعث بخوبی مشاهده کرد. البته ذکر این تحول و تبدیل، مویذ آن نیست که خط اول جریان نیافت، بلکه آن خط هم رفته رفته صورتی افراطی بخود گرفته و در چهره "اخوان المسلمین" نمود پیدا کرد. ریشه های فعالیت "اخوان المسلمین" به "محمد عبده" و پس از آن به "رشید رضا" و "حسن البنا" می رسد. این حزب، اسلام را از یک زاویه، ایدئولوژیکی نگاه نمی کرد و بدان جنبه ای تقدسی خشیده بود و نمی گذاشت که اسلام بعنوان راهنمای عمل و در یک رابطه، تنگاتنگ با "استراتژی" رشد کند.

کم کم با شکل گرفتن حرکت "ناصر" در جهان عرب، دکترین سومی مطرح گردید که این دکترین صورتی "ناسیونال سوسیالیستی" داشت. البته در این حرکت، اسلام هم بعنوان یک مرحله، استراتژیکی مطرح است، اما بصورت ایدئولوژی عنوان نمی گردد. از آنجائیکه دکترین ناصر در حرکت های آن روز عرب از اصالت بیشتری برخوردار بود و حقیقت ملیت را بهتر از سایر دکترینها درک می نمود، کم کم می توانست آنها را تحت الشعاع قرار قرار دهد.

ذکر این تبصره لازم بنظر می رسد که در مقایسه با حرکت ناصر، حزب بعث نیز دارای

صورتی ناسیونال سوسیالیستی و با عبارت دیگر شق سوم از شقوق یاد شده یعنی سوسیا-لیسم در خدمت ناسیونالیسم است. با این تفاوت که در حرکت ناصرا، اسلام صرفاً "صورتی استراتژیک دارد و وی معتقد است که حرکت را باید در سه مرحله استراتژیک شکل داد، اول آزاد ساختن جهان عرب، دوم آزاد ساختن جهان آفریقائی و بالاخره سوم، آزاد کردن جهان اسلام در حالیکه حزب بعث گر چه اسلام را در قالب ایدئولوژی راستین اولین مطرح نمی کند، اما امتقاد دارد که می بایست اسلام را بصورت حرکت اولیه ای که محمد (ص) بدان تکیه کرد و جامعه عرب را دگرگون ساخت مورد استفاده قرار داده و از هر عربی یک محمد (ص) ساخت، امیشل عفلق بنیانگذار حزب بعث در این مورد چنین می گوید:

"در یک کلام اسلام یک پدیده، تمدن عرب است که انقلاب عرب اگر می خواهد اصالت عربی خود را حفظ کند، نمی تواند آن را مثل یک عنصر خارجی دفع نماید. بعث عرب، اسلام را معرف یک جنبه ملی عربی میدانند که جایگاه رفیعی در تاریخ عرب و منشأ قومیت عرب داشته و باور دارد که آن جنبه ملی در رابطه منطقی و درونی با میراث معنوی اعراب و ویژگی های طبیعی آنهاست."

سیس وی در باره دگرگون شدن جامعه عربی توسط مذهب اسلام چنین می گویند:

"هر ملتی در مرحله ای مشخص از حیات خود دارای یک نیروی محرک ویژه است، که اعماق وجودش را تکان میدهد و چشمه های فعالیت او، جوش و خروش او و شور او را بر می انگیزد تا جاتی که روحش شکفته می شود..."

"اگر گذشته اعراب را به دقت مطالعه کنیم، در خواهیم یافت که این نیروی محرکه عمده، مذهب بود در لحظه ظهور اسلام. در واقع مذهب به تنهایی قادر بوده نیروهای نامرئی اعراب را آشکار کرده، وحدت و همبستگی آنها را جامعه عمل پوشانده، با شکفته نمودن استعداد های آنان جانهایشان را شعله ور ساخته و نتیجتاً تولد نوینی را پدید آورد." "که هر عرب، محمد دیگری باشد."

"محمد تجسم تمامی اعراب است، پس باشد تا امروز هم هر عرب، محمد دیگری شود!"

"اروپای امروز هم مانند گذشته اش از اسلام واهمه دارد. ولی میدانند که نیروی اسلام دوباره زنده شده تا در دوران ما در شکل جدیدی ظهور نماید، در شکل ناسیونالیسم عرب!"

بدین ترتیب مشاهده می شود که از دیدگاه امیشل عفلق و حزب بعث، اسلام باید شدیداً در خدمت ناسیونالیسم و ملیت عرب درآید، برای بعث، مفهوم ملیت عرب صورت مطلق

دارد که حتی مذهب و سوسیالیسم نیز باید که در خدمت آن درآیند. زیرا که ملت واحد عرب دارای رسالتی ابدی است (امته عربیه واحده، ذات رساله خالده).

از دیگر حرکت‌های موجود در جهان عرب یکی آن بود که ناسیونالیسم را در خدمت سوسیالیسم مطرح میساخت. کلیه احزاب کمونیستی دارای چنین اعتقاد و خط مشی بودند.

و سرانجام نوعی ناسیونالیسم محض نیز تبلیغ میشد که حرکت‌هایی نظیر عبدالکریم قاسم را میتوان در زمره آنان محسوب داشت.

۴- حزب بعث و رهبریت عربی:

مسئله مهمی که در این زمان و در کشاکش میان این خطوط مطرح گردید، توجه خلق عرب به "رهبریت عربی" بود. تردیدی نیست که طرح این مسئله را باید زائیده وجود اسرائیل دانست، یعنی در اینجا گذشته از واکنش اعراب در قبال ترکان عثمانی و استعمارگران که هر کدام نقش ویژه‌ای داشتند، "اسرائیل" هم بعنوان یک پارامتر وارد مهره گردید.

حضور اسرائیل در منطقه، روند جدیدی را در میان خلق‌های عرب بوجود آورد و آن توجه بیش از حد به "رهبریت عربی" ناشی از "اتحاد اعراب" بود که در کنار "ناسیونالیسم عربی" از وجهه خاصی برخوردار گردید. رهبریت جهان عرب سبب وحدت کشورهای عربی محسوب میشود. بعبارت دیگر در رابطه با ناسیونالیسم عربی دو روند موجود است: یکی روند عربی و دیگری روند منطقه‌ای. روند عربی موبد اتحاد تمامی کشورهای عربی در لوای یک "رهبریت" پذیرفته شده است، بعنوان مثال اگر حرکت ناصر را در دوران زمامداریش در رابطه با جهان عرب بسنجیم، درخواستیم یافت که او تاحدی توانسته است که رهبریت اعراب را به چنگ گیرد. در حالیکه روند منطقه‌ای حاکی از حرکت ناسیونالیستی، تنها در یک کشور عربی است، بسان انقلاب الجزایر.

مسئله "رهبریت عرب" در کنار ناسیونالیسم عربی گرچه مشخصه تمامی حرکت‌هایی است که تاکنون از آنها سخن گفتیم اما هر کدام از اینان اعتقاد داشتند که وحدت اعراب باید در ظل حرکت آنان صورت پذیرد. بعنوان نمونه طرح وحدت اعراب از جانب "ناصر" در رابطه با کشور مصر قرار داشت و "ملک فیصل" میخواست که وحدت اعراب را در ظل حرکت سعودیها شکل بخشد و همینطور عبدالکریم قاسم و حزب بعث که علیرقم دیدگاه‌های متفاوتشان همگی در این دو مورد با یکدیگر اشتراک داشتند، اشتراکی که موجب تفرقه آنها میگردد، بعبارت دیگر

تمامی آنها به وحدت اعراب در ظل رهبریت عربی اعتقاد داشتند ولی هر یک از آنان میخواستند که این وحدت در معیت رهبری آنان بوجود آید. جنگ سرد میان قاسم و ناصر، حزب بعث و ناصر، فیصل و ناصر نیز بر سر همین مسئله بود.

بنابراین میان هرکتهای مذکور در جهان عرب، چهار پارامتر مشترک وجود داشت که غالباً "سرمنشا" اختلافات آنان نیز واقع میگردد. این پارامترها عبارت بودند از:

۱ - ناسیونالیسم

۲ - سوسیالیسم

۳ - اسلام

۴ - انترناسیونالیسم عربی در کنار رهبریت عربی

مثلاً ناصر در حرکت خویش اول ناسیونالیسم، دوم به سوسیالیسم و سوم به اسلام اعتقاد داشت و بر این اعتقاد بود که تحقق آرمانهای اعراب در سایه این روند و تحت رهبریت مصر امکان پذیر است.

و حال آنکه روند مورد نظر حزب بعث عبارت بود از:

اول ناسیونالیسم، دوم اسلام و سوم سوسیالیسم. این روند را میتوان از خلال اندیشههای مبطل عطلق دریافت، اوسوسیالیسم را وسیله‌ای در جهت رسیدن به ناسیونالیسم و وحدت اعراب میدانند و در این مورد چنین میگوید:

"وحدت عرب در مقیاس ارزشها جایزه بالاتری داشته و از سوسیالیسم جلوتر است. سوسیالیسم برای ما وسیله ایست جهت برانگیختن ناسیونالیسم و تجدید حیات خلق ما، روزنه ایست که ملت عرب از خلال آن مجدداً "وارد تاریخ میشود".
از سویی دیگر عطلق معتقد است که:

"تا آن زمانیکه ملت پراکنده است، نه آزادی میتواند بدست آید و نه نبرد برای سوسیالیسم به پیروزی می‌رسد".

بدین ترتیب درمی‌یابیم که در مرام حزب بعث، وحدت عربی سرمنشا تمام امور واقع میگردد و هدف اصلی نیز رسیدن بدان است و برای رسیدن به همین هدف مقدس و اصلی است که "رهبریت عربی" در کنار آن بوجود می‌آید. بعبارت دیگر "رهبریت عربی" سلاحی است برای رسیدن به "وحدت عربی" که حزب بعث معتقد است، این وحدت تنها در ظل پذیرش ایدئولوژی و اصول بعث امکانپذیر می‌گردد. این ساور، در اندیشه بنیانگذار حزب آنچنان استوار و راسخ بود که در باب ناصریسم و اتحادیه ملی چنین میگوید:

"ناصریسم و اتحادیه ملی نمیتواند بوسیله هیچ اصل دیگری غیر از اصول بعث

تغذیه شود. هم چنین عفتل پس از دریافت خبر اتحاد مصر و سوریه و تشکیل جمهوری متحده عربی می‌گوید که اتحاد اعراب جز در سایه اصول بعث امکان پذیر نیست. بنابراین داعیه رهبریت اعراب را داشتن برای رسیدن به "وحدت عربی"، اندیشه غالب حرکت‌ها و احزابی است که بویژه پس از جنگ جهانی دوم، در حیات اجتماعی - سیاسی کشورهای عربی حضور داشته اند و این ادما یکی از عمده ترین مسائلی است که در حزب بعث همواره مطرح بوده و شاید یکی از بزرگترین دلایل تهاجمات کشور عراق نیز بدین دلیل باشد که در قسمت های بعد مورد تحلیل واقع خواهد گردید.

۵- حزب بعث و کمونیسم:

شعار سوسیالیسم که از جانب میشل عفتل و حزب بعث سر داده شده است، عده ای ناآگاه و یا مغرض را بدین تصور واهی کشانده که سوسیالیسم را با کمونیسم، بزمع خود نشان و مکتب اشتراکی یکسان گرفته و در نتیجه عفتل را کمونیست معرفی کنند. این چنین طرز برخوردی با حزب بعث و عقاید میشل عفتل بیگمان ناشی از عدم اطلاع کافی نسبت به ایدئولوژی حزب مذکور و هم چنین بهینش های تنگ و کور و مغرضانه است. عفتل نه تنها کمونیست نیست، بلکه به اسلامی اعتقاد دارد که صدها بار صورتی مترقیانه تر از اسلام "اخوان المسلمین" را داراست. او هم چنین به نوعی اعلام خالی از هر نوع ارتجاع اعتقاد دارد و در این مورد چنین میگوید:

"عقیده ما بر این است که ارتجاع مذهبی همای ارتجاع اجتماعی جبهه واحدی را تشکیل میدهد که از منافع مشترکی دفاع نموده و خطرناکترین تهدید بر علیه مذهب محسوب میشود. بدین ترتیب روشن میشود که عفتل یک کمونیست نیست و لذا، حزبی را هم که پایه گذاری کرده است، نمیتواند مدافع مرام کمونیسم باشد. وی اطمینان میدهد که:

"سوسیالیسم عرب مستقل بوده و از هیچ مکتب بخصوصی (کمونیسم) پیروی نمیکند و لسی از تمامی مکاتب و کلیه تجربیات دیگر خلقها بهره گرفته، خواست‌ها و آرمانهای ملت را منعکس میکند."

وی کمونیسم را حاصل طرز تفکر اروپایی میداند. بنابراین هیچگونه ارتباطی نمیتواند میان ناسیونالیسم عربی و کمونیسم وجود داشته باشد، زیرا که تاریخ ملت عرب از تاریخ اروپا جداست و کمونیسم حاصل تاریخ اروپا، چگونه میتواند در تاریخ عرب نقش موثر ایفا

مطلق معتقد است که کمونیسم گذشته از اینکه یک سیستم اقتصادی را بیان میکند
مشتمل بر دو بازتر " مادییت " و " عالمیت " (انترناسیونالیسم) است و این دو ، عملاً
ارزشهای ملی و معنوی یک قوم را نهد میکند .

وی از آنجائیکه مدافع ایده تئولوژی ناسیونالیسم است ، بنا بر این قادر به پذیرش مبارزه
طبقاتی موجود در مرام کمونیسم نیست ، زیرا که وی اعتقاد دارد در شرق تمامی خلق مورد
ستم واقع شده اند و لذا مسئله مبارزه طبقاتی نمیتواند در شرق وجود داشته باشد .

" در غرب فقط یک طبقه اجتماعی از بی عدالتی رنج میبرد . . . در حالیکه در
شرق تماماً " خلقی مورد ستم است " . " سوسیالیسم بحث از این اصل حرکت میکند که نه
فقط یک طبقه ، بلکه اکثریت خانی بر علیه استعمار بپا خاسته است .

" طبقه ای که در کشورهای اروپایی از آفریقای قومی دفاع نموده ، بورژوازیست که در
نیبرد منافع با طبقه کارگر درگیر شده است . . . این است آن چیزی که به قومیت در کشورهای
اروپایی شخصیتی واپس گرا داده . . . در حالیکه نیروئی که در آسیا و آفریقا در برابر
استعمار بپا خاسته و نیروها را در تمامی سطوح به حرکت درآورده همکاری ملی است و نه
نیبرد طبقاتی ! "

به این ترتیب مشاهده میکنیم که تمایلات غلیظ ناسیونالیستی حزب بعث به او اجازه
پذیرش کمونیسم را نمیدهد ، این حزب از آنجائیکه ارزشهای عنوی امرب را بسیار مورد
توجه و ارزشمند میداند نمیتواند مسئله " مادییت " و " عالمیت " را بپذیرد .

۶- بحثیم در عراق :

حزب بعث عراق را میتوان شاخه ای از حزب بعث در سوریه دانست ، این حزب که
دارای همان مرام و مسلک بعث سوریه است و " مطلق " و " صلاح بیطار " را بنیانگذار مرام
حزب خود میداند ، تاریخ سیاسی عراق را پس از جنگ جهانی دوم با خویش همافزوش ساخته
است ، چه در دوران به پیروزی رسیدن انقلاب ژوشیه سال ۱۹۵۸ که عملاً " شرکت فعالانه
داشت و چه در کودتایی که بر علیه عبدالکریم قاسم ترتیب داد .

از زمان سرنگونی حکومت عبدالکریم قاسم ، تاکنون حزب بعث زمام امور را در عراق
در دست داشته است و تقریباً " از همین زمان هم روابط داخلی و خارجی این کشور صورت
پیچیده ای بخود گرفته است . اعم از رابطه با اکراد و شیعیان در داخل و کشورهای سوریه ،
اردن ، ایران ، ترکیه در خارج و این همه نیز ناشی از همان روحیه موجود در حزب است که
میخواهد رهبریت دنیای عرب را بدست آورد و معتقد است که " وحدت عربی " تنها و

تنها در ظل بعثیسم عراق امکان پذیر است.

بعثیسم در عراق همواره با سر و صدا و لاف و کزاف کوشیهای عمال حکومتی همراه بوده است اگر چه این مسئله در رابطه با جناحهای حاکم حزب بعث تفاوت و گوناگونی داشته و این مسئله یعنی وجود جناحهای نسبتاً "مترقی و مرتجع را باید ناشی از عدم وجود تئوریهای مشخص حزبی دانست ولیک سببناپذیر سر و صدا وبدون پشتوانه" عملی، وشعارهای تندرو و افراطی سر دادن از خواص رهبران حزب بعث عراق است که میخواهند بدینوسیله خود را در جهان عرب بعنوان یک "وزنه" سنگین مطرح سازند. بعنوان مثال اگر مقابله "عراق را با" طرح راجرز" در نظر بگیریم بخوبی حرکتها و اعمال افراطی و تندروانه عراق معلوم میشود. بویژه هنگامیکه این عملگردها را با مقابله "اصولی خلق رزمنده" فلسطین، لیبی و الجزایر مورد قیاس قرار دهیم، بیشتر در خواهیم یافت که عراق از هر فرصتی برای نمود بخشیدن به چهره، خود در میان کشورهای منطقه استفاده میکند. روحیه "رهبریت طلبی" حزب بعث عراق موجب شده است که این حزب در انحصار نژاد و قبیله خاصی به نام "تکریت" درآید و با نژادها و مذاهب دیگر با شدت هر چه تمامتر رفتار کند، بعنوان نمونه میتوان مقابله با اکراد و شیعیان را ذکر کرد که رفتار نوسه طلبانه و مهاجمانه رهبران بعث عراق را حاکمیت، لذا حزب بعث در عراق نوعی انحصارگرایی نژادی-مذهبی را اعمال میکند که علیرغم در اقلیت بودنش نسبت به مجموع اکراد و شیعیان، هم چنان به حاکمیت خود ادامه میدهد.

بدین ترتیب در پاسخ به انبوهی از سئوالات متعدد و گوناگون پیرامون عملکردهای افراطی حزب بعث که در مقابل ما واقع شده اند، میتوان روحیه، رهبریت طلبی این حزب را در ظل اصول بعث عنوان نمود و برای اینکه عراق بخواند قابلیت رهبریت خویش را نشان دهد، ناچار است که دست به یک سلسله اقداماتی بزند که برای جهان عرب تحسین انگیز بوده و نگاهشان را بسوی بعث عراق معطوف دارد. مثلاً "حزب بعث باید که حاکمیت بلا منازع خویش را در سراسر کشور اعمال کرده و جو کشور را کاملاً آرام سازد و برای این منظور سرکوب کردها و شیعیان ضروری و الزام آور است. اما از نقطه نظر سیاست خارجی روحیه رهبریت و توسعه طلبی ایجاد میکند که عراق در منطقه و بخصوص در خلیج فارس، بعنوان "وزنه" مهم و سنگین مطرح باشد و قدرت خویش را در منطقه "خلیج بعنوان یک نیروی برتر اعمال کرده و به اثبات برساند، مرزهای خود را به صرف اینکه احیاناً "قطعه ای از فلان خاک، روزی متعلق به سرزمین عراق بوده است، گسترش بخشد و برای به واقفیت رسانیدن این همه با دولتی که زیر بار نمی روند از درمخاصه درآید و جنگ و خونریزی براه اندازد.

بنابراین دیگر کوه سئوالاتی از قبیل اینکه: تضاد عراق با کشورهای هم مرز چیست؟ چرا عراق با کشورهای از قبیل: ایران، ترکیه، سوریه و... در تضاد است؟ سیاست ضد کمونیستی عراق از چه ناشی میشود؟ لاف و گزاف گوئی‌های عراق در رابطه با اسرائیل چگونه توجیه میشود؟

و مسائلی از این قبیل همه و همه در ظل درک روحیه، رهبریت طلبی حزب بعث قابل پاسخ خواهد بود. اگر رژیم بعث کمونیستها را به دار می‌آویزد، اگر شیعیان را از خاک خود می‌راند، اگر برای ضربه زدن به ایران عمده‌آماطور امپریالیسم و صهیونیسم میشود، تمامی این تهاجمات را باید که بر اساس ماهیت اندیشه، حزب بعث تجزیه و تحلیل نمود. حزب بعث از نظر اندیشه، با کمونیسم در تضاد قرار میگیرد و گرچه رابطه عراق با شوروی در سطح خوبی است، ولی این رابطه با این اصل که باید روابط حسنه ای هم در ظل کشورش با کمونیستها داشته باشد، منافات دارد.

حزب بعث عراق، اگر با سوریه در تعارض و تضاد واقع میشود، بدین علت است که میخواهد غالبیت "بعثیسم عراق" را بر "بعثیسم سوریه" اثبات رساند و آنان را وادار سازد که در معیت رهبری عراق حرکت کنند!

حزب بعث اگر با ایران در مخاصمات و جنگ همه جانبه درگیر میشود، علتش آنست که میخواهد از نقطه نظر ارضی، کشور عراق را گسترش دهد. چه بهر حال یک کشوری که داعیه، رهبریت اعراب را دارد، باید از نظر ارضی به میزان قابل توجهی گسترش داشته باشد!

حزب بعث اگر در ادامه، گاهش نفت ایران بسوی دول امپریالیستی، نفت خود را افزایش میدهد، و حتی در کنفرانس اوپک به جبهه دول مرتجع می‌پیوندد، میخواهد که قدرت اقتصادی را نشان دهد.

بنابراین چندان غیر مترقبه نیست که بواسطه این روحیه توسعه طلبی، عراق دست به تجاوز نزند و بدون بهانه، ایران را مورد حملات آشکار و نهان خویش قرار دهد، زیرا از همان روزی که حزب بعث در عراق بر سر کار آمد، مسئله تجاوز با وجودش عجیب بود و این امر نیز صرفاً "بواسطه سیستم و طرز فکر و اندیشه آنست، عبارت دیگر این زمینه‌های ذهنی حزب است که تجاوز و توسعه طلبی را موجب میشود!

۷- روابط حزب بعث با کمونیستها:

بیش از این گفتیم که ایدئولوژی کمونیستی با ایدئولوژی حزب بعث در تضاد قرار دارد، لکن، علیرغم این تضاد اندیشه‌ها از سال ۱۹۷۳، حزب کمونیست عراق "یکی از شوکای نزدیک حزب بعث در داخل حبه" ملی بوده است. علت این مسئله نیز کاملاً واضح و روشن می‌باشد، در آن زمان که شورش کردها در شمال عراق بعثی‌ها را فلج ساخته بود، آنان برای مقابله با این شورش به کمونیست‌ها احتیاج فراوان داشتند.

با مصالحه ایران و عراق در قرارداد الحزب‌ها سال ۱۹۷۵ که به سرکوبی کردها منجر شد و ایران چتر حمایت خود را از سر آنها برگرفت، حزب بعث بار دیگر انحصارطلبی‌های خویش را شروع کرده و کمونیست‌ها را در داخل حبه ملی تحت فشار شدید گذاشت، طوریکه آنان در فعالیت‌های سیاسی نقشی بعیر از ساهی لشکر نداشتند.

مقابله بعثی‌ها در عراق با کمونیستها را باید ناشی از تصمیم کمونیستها برای رهایی از قیومتی که حزب بعث بر آنان تحمیل نموده است و نیز علاقه زاید الوصف کمونیستها برای ایفای نقش در امور کشور، دانست.

اعدام ۲۱ تن از اعضا و فعالان حزب کمونیست عراق در سال ۱۹۷۸ به اتهام تشکیل شبکه‌های مخفی و حزبی در ارتش، اوج تضاد و کشمکش میان بعثی‌ها و کمونیستها را نشان می‌دهد. از سوی دیگر یکی از دلایل شدت عمل عراق نسبت به کمونیستها ناشی از وخیم شدن دوباره اوضاع شمال کشور بوده است، چه در ایام مقارن با این اعدام‌ها که کردها به رهبری "جلال طالبانی" فعالیت‌های خود را از سر گرفته بودند، حزب کمونیست درخواست توجه بیشتر رهبران بعث و دولت را نسبت به منطقه با اصطلاح خودمختار کردستان نموده بود.

در کشور عراق که عملاً "تحت سیستم یک حزبی اداره میشود، مخالفت با آمریت و برتری حزب بعث به منزله اقدام علیه دولت تلقی میشود. حزب بعث بجز از عملکردهای خود در داخل نیروهای مسلح، با فعالیت هر گروه سیاسی دیگری مخالف بوده و از آن مانعیت بعمل می‌آورد و این نیز به علت سابقه تجربه است که بعثی‌ها از اینگونه فعالیت‌ها دارند. بعنوان نمونه در اوائل دهه ۶۰ "احمد حسن البکر" یک کمیته نظامی حزبی در شبکه ارتش بگونه زیرزمینی ایجاد کرد و بالاخره در فوریه ۱۹۶۳ موفق به سرنگون ساختن حکومت زینال عبدالکریم قاسم گردید. بعثی‌ها پس از یک روز و نیم زد و خورد خونین توانستند هم نیروهای وفادار به قاسم و هم کمونیست‌هایی را که از او حمایت میکردند

شکست دهند و خود بر سر کار بیایند. لذا با توجه به این تجربه چاست که رهبران بعثی عراق از اقدامات و فعالیت‌های گروه‌های سیاسی در داخل ارتش شدت وحشت دارند. آنان به ثبات سیاسی داخل عراق شدیداً اهمیت می‌دهند. چه در تاریخ این کشور کودتا، شورش و ناآرامی کم‌نموده است، بویژه علت وجود تضادهای مذهبی و نژادی اعم از تسنن و تشیع و کرد و عرب از زمینه‌های ناآرامی و عصیان در داخل این کشور فراوان است. به این ترتیب مقابله، بعث با کمونیسم پیش از هر چیز علت برقراری هر چه بیشتر ثبات در داخل کشور بوده است.

کمونیسم‌زدایی در عراق عده‌ای را به این تصور کشانیده بود که این عمل حاکی از تیرگی روابط میان عراق و شوروی است و شاید عراقی‌ها خواسته‌اند که بدینوسیله عدم رضایت خود را نسبت به شوروی‌ها در خاورمیانه نشان دهند.

ممکن است که در ظاهر امر جنبش بنظر آید، لکن از آنجائیکه مخالف عقیدتی میان عثیسم و کمونیسم وجود دارد و از آنجائیکه روحیه انحصارطلبانه حزب بعث اقتضا میکند، حمله‌های حزب حاکم علیه کمونیست‌ها برانگیخته شده است، یعنی اگر بغیر از کمونیست‌ها هر گروه دیگری بودند که میخواستند انضباط نظامی را در داخل عراق بهم بریزند و مسئله کردهای عراق این زخم چرکین تمامی دولت‌های عراق را عمیق‌تر سازند، قدر مسلم بعثی‌ها در مقابل آن ساکت نمی‌نشستند. لذا مخالف با کمونیست‌ها از جانب عراق ارتباطی با روابط عراق و شوروی نداشته و آسیب چندانی به پیوندهای دو کشور که عملاً با قرارداد سال ۱۹۷۲ ایجاد گشته، رسانده است. نمونه بارز چنین سیاستی را در مصر زمان ناصر هم مشاهده میکنیم. ناصر حتی کمونیسم را در ردیف ارتجاع می‌گذاشت او در این مورد چنین می‌گوید:

"ارتجاع و کمونیسم هر دو مخالف اتحاد اعرابند".

حتی در مصر در اوایل دهه ۱۹۵۹ در حدود ۲۸۰ نفر از رهبران حزب کمونیست مصر توقیف شدند. اما غالب اینهاست که تقارن با همین سیاست‌ها روابط دوستانه‌ای بین قاهره و مسکو وجود داشته است. بنابراین خدا قائل این دو سیاست کاملاً مشخص بوده و از یکدیگر متمایز است.

۸- تاریخ مخاصمات مرزی میان ایران و عراق:

مخاصمات مرزی پیوسته یکی از حربه‌های استعمار بوده که از آنها در جهت زمینه سازی و به جان هم انداختن کشورهای تحت سلطه جهت تاخت و تاز خویش استفاده می‌جسته

است. قبلاً نیز متذکر شدیم که جنگ هندوستان و پاکستان بر سر " ایالت کشمیر"، درگیریهای پاکستان و بنگلادش، مخاصمات ایران و عراق و... همه و همه از جمله، بازتابهای این سیاست امپریالیستی و استعماری هستند. اینک با نگاهی گذرا به درگیریهای تاریخی مرزی ایران با عراق این مسئله بخوبی روشن میشود.

عراق جزو آن دسته از مناطقی بود که پس از انعقاد معاهده " سایکس پیکو" میان فرانسه و انگلیس برای تقسیم متصرفات امپراطوری عثمانی به انگلیس تعلق گرفت، تا قبل از این تقسیم بندی در هیچیک از عهدنامه های مرزی منعقد شده میان ایران و امپراطوری عثمانی، موضوع حاکمیت و تعیین خط مرزی دو کشور در " شط العرب" یا " اروندرود" تصریح نشده و دو کشور عملاً " و علناً" گونه ای مشترک در این رودخانه اعمال حاکمیت می نمودند.

پس از آنکه این امپراطوری مضمحل گردید و انگلستان " ملک فیصل اول" را بعنوان دست نشانده خود در کشور عراق بر تخت سلطنت نشانید، در سال ۱۹۲۹ عراق هیئت حسن نیتی به ایران فرستاد و از رضاخان که او نیز سرسپرده تام استعمار انگلیس بود درخواست برقراری روابط سیاسی کرد. و این امر نیز مورد توافق دولت وقت ایران قرار گرفت، لکن علیرغم نزدیکیها و دوستی های دو جانبه که ناشی از حاکمیت کرگ پیر استعمار بر هر دو کشور بوده، در سال ۱۹۳۴ دولت عراق با حمایت و پشتیبانی انگلیس به جامعه ملل شکایت برد و خواستار ممانعت از اعمال حق حاکمیت ایران در "اروند رود" گردید. جامعه ملل طرفین را به مذاکره، مستقیم دعوت کرد و سرانجام رضاخان برای اثبات سرسپردگی خویش به دولت انگلستان، قرارداد چهارم ژوئیه سال ۱۹۳۷ را که بین ایران و عراق به امضاء رسید به ملت مظلوم ایران تحمیل نمود. بر طبق این قرار داد حق کشتیرانی در سراسر رودخانه مذکور به استثنای آبهای مقابل خرمشهر و آبادان به دولت عراق واگذار گردید. بعدها این قرارداد که مغایر با مقررات و اصول حقوق بین الملل منعقد شده بود و در حقیقت حربه ای بود از جانب انگلیس جنایتکار که آتش جنگ را میان دو کشور همیشه شعله ور نگاه دارد مورد اعتراض دولت ایران واقع گردید، بویژه آنکه حکومت رضاخان بعلت روابطش با آلمان نازی سرنگون شد و فرزند خلفش شاه مخلوع بر سر کار آمد.

در هر حال حتی دولت عراق ان حقوق اندکی را هم که در قرارداد سال ۱۹۳۷ برای ایران در نظر گرفته شده بود، رعایت نمی کرد، لذا در سال ۱۹۶۹ ایران قرارداد مزبور را گان لسم یکن و ملفی اعلام داشت و بدین ترتیب تنشهای موجود میان ایران و عراق

بدین ترتیب عصیان ملت عراق از سال ۱۹۱۸ تا سال ۱۹۵۸ ادامه داشت و این امر همانگونه که فوقاً عنوان گردید بواسطه واکنش آنها در قبال حاکمیت امپراطوری عثمانی و سپس سلطه انگلیس استعمارگر بود. در آوریل سال ۱۹۲۰ موج عصیان در شهرهای مختلف عراق برخاست و خلق عراق برهبری علمای شیعه و در صدر آنها "آیت الله شیرازی" جنبش‌رهایی بخش ملی را آغاز نمودند. جنبش تا بدانجا بالا گرفت که مردم حملاتسی را بر علیه تاسیسات انگلیسی انجام میدادند. اما انگلیسیها با توجه به اینکه عراق را اشغال نظامی کرده بودند به قوه قهریه و ارتش متوسل شدند و نهایتاً "از آنجائیکه مبارزه خلق عراق در حال رشد و گسترش بود، دولت انگلستان" امیر فیصل "فرزند بزرگ" شریف مکه" را که سرسپرده تام آنان بود و در نتیجه خدمات زیادش به استعمارگر انگلیس در جنگ جهانی اول، سلطنت سوریه را دریافت داشته و سپس بغلت مخالفت فرانسویان، از کشور سوریه رانده شده بود، در اوت ۱۹۲۱ با نام ملک فیصل اول بر تخت سلطنت عراق نشاندند.

در اوائل سال ۱۹۳۲ دولت انگلستان به قیمومت خود بر کشور عراق پایان داد و این امر بدان علت بود که می‌بایست شیوه کنترل خود را بر این کشور تغییر داده و از صورت مستقیم بصورت غیرمستقیم مبدل سازد. در غیر اینصورت بیم آن میرفت که توده‌های عاصی عراق در رویارویی مستقیم با انگلیس، بیش از پیش آگاه شده و طومار آن را در هم بپیچند. اما با وجود پایان یافتن این قیمومت، برطبق قرار داد سال ۱۹۳۰ عراق و انگلیس، انگلستان حقوقی را برچاه‌های نفت عراق و پایگاههای نظامی اش در آن کشور برای خود قائل شد، بطوریکه می‌توانست نیروهای مسلح خود را در خاک عراق باقی گذارد و تنها بر مبنای این شرایط بود که گرگ پیر استعمار با استقلال کامل کشور عراق موافقت نمود.

در فوریه سال ۱۹۵۵ عراق و ترکیه با یکدیگر پیمانی منعقد کردند که به "پیمان بغداد" شهرت یافت در همین سال انگلستان، ایران و پاکستان نیز بدین پیمان وارد شدند. پیمان مذکور حلقه نظامی امپریالیسم برای جلوگیری از نفوذ شوروی و دفاع در برابر این کشور در منطقه خاور میانه محسوب میشود.

عراق پس از انقلاب ژوئیه سال ۱۹۵۸، که به روی کار آمدن "عبدالکریم قاسم" منجر گردید. در سال ۱۹۵۹ رسماً "پیمان بغداد" را ترک گفت و پایگاههای نظامی آن را از خاک خود برچید. حکومت عبدالکریم قاسم تا سال ۱۹۶۳ دوام یافت، در این سال "عبدالسلام عارف" از حزب بعث کودتایی را بر علیه قاسم ترتیب داده و حکومت وی را سرنگون ساخت. البته لازم بتذکر است که حزب بعث در اکثر جنبش‌هایی که علیه رژیم "نوری سعید" عمل

انقلاب نیز در گوشه و کنار در کبر تصادهای داخلی بودند که عمده‌ترین این درگیری‌های در کردستان کاملاً مشهود است و از طرفی بدنبال هر انقلاب و تغییر یک نظام، در روابط اجتماعی نوعی آتارشی و هرج و مرج حاصل خواهد شد که این هرج و مرج برای دشمنان خارجی زمینه و بستر مناسبی است که از آب گل آلود ماهی بگیرند.

این بود که عراق علیه تمام لاف و کزاف گویبهای خود پیرامون مبارزه با امیرالایسم و صهیونیسم و چونان طبل بر سر و صدا بودن، برای آنکه توسعه طلبی های خویش را ارضاء کند و رژیم ایران را از پای در آورد، از نخستین روزهای انقلاب سر ناسازگاری را با ایران گذاشت، خود را ضد امیرالایست معرفی می‌کرد ولی به صد انقلابیون و روالیست های ایران و دارو دسته، بختیار و پارانیش در عراق پناه و مأوا میداد و برای آنها زمینه را در جهت ترک تازی و تبلیغات رادیویی علیه انقلاب آماده می‌ساخت. به کودکان گران کمک می‌کرد و با تبلیغات، صدای رادیو عراق بر آن بود که میزان ابررسیون غیر اصولی و ضد انقلابی را در کشور ایران افزایش دهد و تمامی این عملکردها بدان منظور بود که رفته رفته ایران را در یک جنگ فرسایشی تضعیف کرده و بطور ناگهانی ضربه خویش را فرود آورد.

اما تمامی این اعمال که از جانب عراق اعمال شده اند، با وجود اینکه همگی در جهت سودجویی و منافع امیرالایسم و صهیونیسم بوده اند، نمی‌توان چنین عنوان نمود عراق آلت دست مستقیم امیرالایسم است. گرچه ما معتقدیم که این عملها تماماً توسط امیرالایسم کاملاً عملکردی در جهت منافع امیرالایسم دارد. لکن نمی‌توانیم اذعان داشته باشیم که عراق مزدور مستقیم آمریکا باشد، بلکه بنابر تحلیلی که از روحیه حزب بعث در رابطه با مواضع فکری و اعتقادیش بعمل آوردیم، تمامی این کارها را تلاش در جهت رهبریت طلبی عراق بر جهان عرب و منطقه خلیج فارس میدانیم.

۱۰ - جنگ ایران و عراق و جو حاکم بر اوضاع منطقه:

تحلیل از تهاجمات میان ایران و عراق در شرایط کنونی و چگونگی آب به آسیاب امیرالایسم - صهیونیسم ریختن توسط عراق بدون در نظر گرفتن جو حاکم بر اوضاع منطقه و پارامترهای دخیل در آن امری انتزاعی و ابدالیستی است، زیرا تمامی این پارامترها که مانند جنگ نیز بدانان اضافه شده است با یکدیگر پیوند ارگانیک و تنگاتنگ دارند، این عوامل موثر عبارتند از:

۱ - تضاد ابرقدرتها

* سلطنت طلبان

۲- تضاد خلق و امپریالیسم

۳- تضاد خلق و ارتجاع منطقه ای

۴- تضاد خلق با صهیونیسم

بمجرد میتوان گفت که تمامی این تضادها ناشی از حساسیت استراتژیکی - اقتصادی منطقه است که از یکسو بر قدرتها را در قبال هم واداشته و از سوی دیگر امپریالیسم به حمایت مرتجعین منطقه برخاسته و خفقان بیش از حدی را بر جوآن روا داشته است، تا بدین ترتیب خلقها امکان عصیان نیابند. اما نگرانی امپریالیسم بیشتر در رابطه با دو پارامتر ذیل است

۵- انقلاب خلق فلسطین

۶- انقلاب خلق ایران

زیرا او معتقد است که این دو انقلاب اگر صادر شده و گسترش یابند و دست در دست یکدیگر بگذارند، منافع حیاتی او شدیداً "به مخاطره خواهد افتاد"، زیرا در منطقه بعلاست وجود استثمار شدید از خلقهای محروم، تحت سلطه، زمینه های عینی برای قیام و عصیان و درهم پیچیدن طومار حکومتهای ارتجاعی کاملاً موجود است ولی زمینه های ذهنی وجود ندارد. لذا سکه انقلاب ایران و انقلاب فلسطین میتواند زمینه های ذهنی مناسب را در میان خلقها ایجاد کنند.

وحشت از صدور انقلاب تنها از سوی امپریالیسم دیده نمیشود، بلکه مرتجعین منطقه هم از آنجا که پیوند گسست ناپذیری با امپریالیسم دارند از آنکه تضاد خلق - امپریالیسم رشد یابد، شدیداً "بیمناک شده و متوحش گشته اند"، زیرا در پی آمد این افزایش تضاد، تزلزل و سقوط حاکمیت خویش را می بینند و برایشان چون روز روشن است که کیان حاکمیتشان توسط عصیان خلقهای تحت سلطه از بین خواهد رفت، این است که می بینیم عملکردهای هم جهت و مکملی از جانب امپریالیسم و دول دست نشانده اش در منطقه اعمال میشود، نقل و انتقالات نظامی آمریکا، تحویل دادن هواپیماهای "آواکس" به عربستان سعودی، مجهز کردن رژیم سرسپرده "قابوس" و مسلح نمودن دیوانه وار مصر و دیگر شیخ نشین های خلیج، بیانگر آنست که ترس عظیمی بیکره، این ضد خلقی ها را به لرزه درآورده است.

بنابراین تلاشهای امپریالیسم را در جهت به محاق کشیدن انقلاب فلسطین و انقلاب ایران بخوبی میتوان درک کرد. قرارداد صلح گمپه دیوید و بیمان عدم مخاصمه میان مصر و اسرائیل تنها و تنها یک هدف را تعقیب میکند و آن عبارتست از اینست انقلاب فلسطینی.

ولی اکنون اوضاع به نفع امپریالیسم تغییر کرده است و تحمیل کردن این جنگ از سوی عراق به ایران ملاً "جهانخواران ضد خلق را در جهت به محاق کشیدن انقلاب ایران به امپال و آرزوهای خود رسانیده است. امپریالیسم مایل است که انقلاب ایران را در یک جنگ تمام عیار درگیر کند و آن را از مدور منحرف سازد. اینجاست که مسی گوئیسم گر چه عراق دست نشانده، مستقیم امپریالیسم نیست، ولی با این جنگی که بر ایران تحمیل نموده است، عملاً "در جهت اهداف آمریکای جتاینگار قدم برمیدارد. بخصوص که برای کوبیدن ایران و تفرق نظامی بر آن، عراق رفته رفته به حمایت مرتجعین منطقه متکی میگردد و شکی نیست که این کشورهای ارتجاعی عرب، در راه رضای خدا، موش نمی گیرند، بلکه در جهت اهداف امپریالیسم پشتیبانی خویش را از عراق اعلام داشته اند.

۱۱ - مواضعی که ایران باید در این جنگ تحمیلی اختیار کند:

ایران چه بخواد و چه نخواهد در جنگی درگیر شده است که باید تا به آخر آن را پیش ببرد و شکی نیست که باید از آن پیروز بیرون آید. در غیر اینصورت اگر با شکست مواجه شود باس توده های مردم پیش از پیش افزایش یافته و ارتش کلاسیک شکست خورده، که روحیه خود را از دست داده است، زمینه مناسبی برای کودتا خواهد گردیده. لذا ایران مجبور است که پیروز از جنگ بیرون آید. اما از سویی پیروز شدن ارتش کلاسیک هم ایران را دچار مخاطراتی خواهد ساخت و ضربه زننده خوبی به انقلاب ایران خواهد بود. لذا سگه تنها راه برای ایران بسیج توده های مردم در این جنگ است. بگونه ای که جنگ علیه عراق به یک جنگ ضد امپریالیستی تبدیل شود.

شکی نیست که اگر جنگ میان ایران و عراق با بسیج توده ها همراه باشد و صورتی ضد امپریالیستی بخود بگیرد، مرتجعین منطقه به نفع عراق و برای پشتیبانی از او ظاهرها و استحکام منافع خود باطناً "وارد جنگ خواهند شد و این مسئله در صورتی اتفاق خواهد افتاد که مبارزه جهشی ضد امپریالیستی گرفته و شریان حیاتی امپریالیسم در منطقه قطع شود. این شریان حیاتی از یکسو احتیاج به غذا دارد و از سوی دیگر احتیاج به گلوگاه‌های دارد که در آن ریخته شود و احتیاجات وی را تامین کند. غذا، "نفت" منطقه است و گلوگاه تنگه هرمز. اگر ایران بتواند هم غذا و هم گلوگاه را با یکدیگر بر روی امپریالیسم ببندد، پیروزی خلقهای منطقه تضمین است. اول باید گلوگاه را بست و سپس نفتهای منطقه را به آتش کشید!

به گمان ما اگر نفت‌ها بسوزند و دود شده و به هوا بروند برای خلقها بسی ارزشمند تر از آنست که بواسطه داشتن آن در زیر ذلت و سلطه ضد خلق قرار بگیرند. هیچ اهمیتی ندارد که پالایشگاههای سراسر منطقه در آتش بسوزند و خاکستر شوند. بگذار که نفت عربستان بسوزد و توده هایش بر گرد آن رقص آتش برپا کنند. بگذار که با سوختن نفت خاورمیانه امپریالیسم سقوط کند و مستضعفین قدمی بسوی امامت و وراثت زمین بزدارند! لکن مفهوم تمامی این حرفها آن نیست که ایران گذشته از جبهه عراق خود را در جبهه‌های دیگر درگیر سازد، بلکه شکست عراق خودچنین زمینهای را فراهم خواهد ساخت. بدین ترتیب که با ناپود کردن مواضع اقتصادی عراق و رشد دادن تضادهای داخلی آن، رژیم بعث عراق با شکست مواجه خواهد گردید و این امر سبب میشود که عراق برای پایدار ماندن خویش، از کشورهای ارتجاعی منطقه که سهل است از امریکا هم مدد بگیرد و آن هنگام است که خلقهای ایران و رفته رفته دیگر خلقها، درگیر جنگی علیه امپریالیسم خواهند گردید.

هم چنین پس از بسته شدن تنگه هرمز تضاد میان دو ابرقدرت یعنی آمریکا و شوروی افزایش می‌یابد و این نهایتاً "بسود تمامی خلقهای منطقه و خلقهای تحت سلطه جهان است، زیرا شوروی در باب مداخله آمریکا در منطقه به او هشدار داده است و قدر مسلم اینک در مقابل دخالت‌های او خاموش و ساکت نخواهد نشست. آنگاه است که خلقهای منطقه و بویژه خلق ایران میتوانند در کنار شعله‌های این آتش و تضادی که میان دو ابرقدرت بالا گرفته مبارزات ضد امپریالیستی خویش را گسترش دهد و به پیروزی دست یابد."

ایران باید که در این جنگ تحمیلی به توده‌ها تکیه کند. تنگه هرمز گلگاه امپریالیسم را ببندد با عزمی جزم و نیروی عظیم توده‌ها بر عراق پیروز شود و بدینوسیله مبارزه بر علیه امپریالیسم را در کافال درست خویش به جریان اندازد.

"والسلام"

۵۹/۷/۱۰

* - غلبت الروم - فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیقلیون - فی بضع سنین
 إلیه الامر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون . (آیات ۱ تا ۴ سوره روم)

ملازم به توضیح می‌باشد که حسن البکر در آن موقع یک ژنرال ارتشی بود و خود رهبری حکومت را بعد از دستگرفت

قیمت ۲۵ ریال